

خودشناسی در قرآن

سوره کهف، آیه ۹

استاد حسین نوروزی

جلسه ۲۵ (۶ اردیبهشت ۱۴۰۴)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

خدای متعال این بخش از آیات را که مربوط می شود به ماجرای اصحاب کهف و اینکه آنها به غاری به نام کهف پناهنده شدند و در آنجا بیش از سیصد سال به خواب رفتند و هر کس که این ماجرا را می شنید اظهار تعجب می کرد که چطور می شود؟! کسی باورش نمی شد که یک عده ای سیصد سال خواب بودند و هنوز هم زنده اند. چطور می شود؟! مگر می شود؟! خیلی ها انکار می کردند می گفتند نه نمی شود. خیلی ها استبعاد می کردند می گفتند: بعید است. آنهایی هم که انکار نمی کردند و استبعاد هم نمی کردند می گفتند: خیلی عجیب است خیلی عجیب است. خدای متعال این آیات را با این آیه شروع می فرماید با این بیان: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» شماها خیال کردید که ماجرای اصحاب کهف جزو آیات عجیب ماست؟! خدا می فرماید. همین الان هم از ما بپرسند بگویند اصحاب کهف سیصد سال در غاری خواب بودند همه ما چشمانمان گرد می شود تعجب می کنیم مگر می شود؟! چون خدا گفته چون دیگر سندش قطعی است حالا قبول می کنیم؛ دیگر چه کنیم ولی خیلی عجیب است. خدای متعال می فرماید: تعجب می کنی؛ این را جزو آیات عجیب خدا می دانی. خدا به حضرت ابراهیم علیه السلام در سن پیری خدای متعال فرزند داد. وقتی که وعده فرزندآوری به او داده شد هم خودش پیر بود هم زنش پیر بود؛ در سن فرزندآوری نبودند خیلی پیر بودند خیلی وقتش گذشته بود. زن ها گفتند: خیلی عجیب است مگر می شود که در این سن خدا به شما بچه بدهد؟! خدای متعال آنجا می فرماید: «أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» از کار خدا تعجب می کنید؟! در کار خدا عجب می ببینید؟! یعنی خیلی ساده هستید. خدا با سوال شروع می کند. آنجا هم با سوال شروع می کند. «أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» نمی فرماید تعجب ندارد. می فرماید: شما چه جوری از کار خدا تعجب می کنید؟! یعنی چه؟! شما کجایی؟! اصلاً گفتن ندارد که بگوییم تعجب نکن؛ تعجب ندارد. هیچ. «أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» اینجا هم خدای متعال باز با سوال می فرماید: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» شماها خیال کردید «حَسِبْتَ» توهم کردید که ماجرای اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ماست؟! نه؛ یعنی نه در آن خوابیده؛ گفتن ندارد. چه چیز را بگوییم نه. شماها چقدر ساده هستید که

خیال کردید، که اینجوری خیال می‌کنید که کار خدا را عجیب می‌بینید در آیات خدا عجب می‌بینید. پس عجب در کجا دارد؟! این جزو آیات عجیب خدا نیست. آیه عجیب خدا کجاست؟! این هم جالب است. آیه عجیب خدا خودتی.

عجیب‌ترین آیه خدا خودتی که از کار خدا تعجب می‌کنی که خدا مجبور می‌شود به صورت سوالی بدون اینکه توضیح بدهد جواب بدهد، از تو بپرسد آخر این هم تعجب دارد که تو تعجب می‌کنی؟! ببینید چقدر رفتند جواب بدهند چقدر افرادی سر کار هستند که بروند جواب پیدا کنند که چه جوری می‌شود یک انسانی سیصد سال به خواب رفته باشد. از نظر علمی، از نظر نمی‌دانم توجیه طبیعی، تجربی. خدای متعال با یک جمله سوالی می‌فرماید: این هم آخر تعجب دارد؟! خیال کردی این جزو آیات است؟! «أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» در کار خدا تعجب می‌کنی؟! در کار خودت تعجب کن. هر چه کار عجیب است دارد از خودت صادر می‌شود. اولیش اینکه همین معنا را نمی‌فهمی خیال می‌کنی کار عجیبی است خیال می‌کنی جزو آیات عجیب خداست. نه اینجور نیست. این تعجب دارد که چطور این را نمی‌فهمی چطور متوجه نمی‌شوی که «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» آخر این خیلی واضح است خیلی روشن است این همه آیات را می‌بینی باز هم تعجب می‌کنی؟! کار خودت عجب دارد نه کار خدا فلذا امام حسین علیه السلام سر مبارکش وقتی روی نیزه‌ها بود این سر مبارک شروع کرد به قرآن خواندن. کدام آیه را خواند؟ همین آیه. «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» خیال کردند که ماجرای اصحاب کهف جزو آیات عجیب ماست؟! یعنی بیایند ببینند کار عجیب را ببینند که سر امام زمانشان روی نیزه است، سر از تنش جدا کردند به خاطر اینکه حرف حق زده به خاطر اینکه برای مردم دلسوزی کرده؛ همان مردمی که امامشان، دلسوزتر از خودشان، برایشان دلسوزی کرده آمدند. به جای اینکه از ایشان تشکر کنند او را کشتند و آن ماجرای عاشورا و آن صحنه‌ها به وجود آمده. عاشورا عجیب است. اصحاب کهف و رقیم تعجب دارد؟! ندارد. کار بندگان خدا؛ من و شما تعجب دارد. به جای اینکه از خدا و انبیاء و اولیاء خدا قدردانی کنیم با خدا و اولیاء خدا دشمنی می‌کنیم. این تعجب دارد. «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» خیال کردید که ماجرای اصحاب کهف جزو آیات عجیب است؟! عجیب خودتی. اینها فحش نیست اینها واقعیت است. عجب خودت داری بابایت دارد جد و آبائت عجب داشتند. در کار خدا عجب می‌بینی؟! عجب همه ما داریم که همه چیز را می‌شناسیم دنبال شناخت همه چیز هستیم دنبال هر علمی می‌رویم. بروید در علوم ببینید دانشگاه‌ها حوزه‌ها رشته‌های مختلف علمی اما دنبال خودتون نمی‌روید دنبال شناخت خودت نیستی؛ این تعجب دارد.

آخر چطور می‌شود که من خودم را هنوز نمی‌شناسم اما از هر کجای دنیا از من سؤال می‌کنند جواب می‌دهم؟! از هر علمی که از من بپرسند سریع می‌زنم در گوگل تند برایش می‌گویم. شبانه روز در این اطلاعات غوطه و هستیم و غوطه می‌خوریم اما یک لحظه نمی‌نشینیم راجع به خودمان فکر کنیم که

ما چه کسی هستیم! برای چه خلق شدیم! خدا ما را برای چه آفریده! اینجایی که هستیم کجاست برای چه آمدیم! هدف ما که برای رسیدن به آن هدف خلق شدیم چه بوده! یک دانه سیب یک دانه پرتقال وقتی در خاک قرار می گیرد دیگر لازم نیست بداند قرار است چه بشود همینجور رشد می کند تا آخرش تبدیل بشود به سیب تبدیل بشود به پرتقال اما انسان اینجوری نیست. انسان باید بداند برای چه خلق شده؛ اگر نداند برای چه خلق شده به آنچه که برایش خلق شده نمی رسد یک چیز دیگر از کار در می آید.

خدا همه ما را برای اینکه وارد در بهشت شویم آفریده؛ به جای اینکه وارد در بهشت شویم جهنمی می شویم در حالیکه خدا ما را برای رفتن به جهنم خلق نکرده ما را برای بهشت آفریده؛ به ما اختیار داده من تو را برای رفتن به بهشت خلق کردم حالا خودت می دانی این هم راه جهنم می خواهی بروی به هدفی که برایش خلق شدی برسی. این عجیب است که انسان نمی داند کیست نمی داند برای چه خلق شده. «خَلَقْتُكَ لِأَجَلِي» تو را خلق کردم برای خودم که به لقاء من برسی به ملاقات من نائل شوی از ملاقات با من خشنود شوی بهشتی شوی. «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» این انسان رها کنند خیلی ظالم است خیلی جاهل است. چرا؟! از همه موجودات ظالم تر از همه موجودات جاهل تر چون به خودش هم ظلم می کند. این خیلی عجیب است این جای تعجب دارد. «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» فکر کردی که آنها جزو آیات عجیب ما هستند؟ نه خیر خودت جزو آیات عجیب هستی. پرتقال، دانه پرتقال پرتقال می شود اما تو را انسان خلق کردم اما آخرش معلوم نیست سر از انسانیت در بیاوری؛ این جزو عجایب خلقت خداست. کار خدا عجیب است؟ نه. باز عجیب در کار من و شماست نه کار خدا. چطور می شود تصور کرد که یک انسانی.

ما خیال می کنیم که وقتی امام حسین (ع) به شهادت می رسد و کشته می شود و سر از تن مبارکش جدا می شود به امام حسین (ع) ظلم می شود؟! نه به امام حسین (ع) ظلم نشده که؛ آنهایی که این کار را کردند به خودشان ظلم کردند؛ این جزو عجایب خلقت است. با اینکه نمی توانند به کسی ظلم کنند هیچکس در این عالم نمی تواند به کسی ظلم کند هیچکس نمی تواند. هر کس بدی کند به خودش کرده هر کس هم خوبی کند به خودش کرده. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» خوبی کنی خوبی کردی به خودت بدی هم کنی به خودت کردی. نمی توانی به کسی خوبی یا بدی کنی. این خوبی کردن ها بدی کردن هایی که ما می گوئیم به فلانی خوبی کرد به فلانی بدی کرد این به خودش نکرد به مرکبش کرد به بعد دنیاییش کرد به بعد فانی وجودش کرد که از او جدا می شود؛ خودش نیست. دوران بقا چو باد صحرا بگذشت، تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت، پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد، بر گردن او بماند و از ما بگذشت. «وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» به خودشان ظلم می کنند. خودشان به خودشان ظلم می کنند هیچ کس دیگری به آنها ظلم نمی کند. معنا ندارد کسی به کسی ظلم کند. چرا؟ چون اختیار انسان نادیده گرفته می شود. خدای متعال انسان را مختار خلق کرده

یعنی شما اختیار داری که به خودت ظلم کنی یا ظلم نکنی. فقط خودت می توانی با اختیار خودت و انتخاب اختیاری خودت به خودت ظلم کنی.

سرنوشت نهایی هر کسی در اختیار تام خودش است. هیچ عامل دیگری جز انتخاب اختیاری او دخالت در تعیین سرنوشتش ندارد. اینکه سرانجام بهشتی باشد یا جهنمی در اختیار تام خودش است. هرچه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی.

عجیب این است. عجیب اختیار انسان است که با انتخاب اختیاری خودش انتخاب سوء می کند. سوء انتخاب جزو عجایب خلقت است که مربوط به انسان است. حالا این انسان در کار خدا می خواهد تعجب کند؟! کار خدا که تعجب ندارد. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» چقدر کتاب نوشتند که اثبات کنند می شود یک انسان هزار سال هزار و دویست سال عمر کند که ثابت کنند که امام زمان علیه السلام که آن زمان متولد شده هنوز زنده است. کتاب نمی خواهد دلیل نمی خواهد. چشمت را باز کن یک کم دور و برت را نگاه کن. اگر این را عجیب می دانی دور و بر تو پر از عجایب است همه اش عجیب است؛ غیر عجیب دیگر نداری یعنی هیچ چیزش عجیب نیست. از خدا؟! می گویی نه خدا نمی تواند؟! یعنی خدا را نعوذ بالله عاجز می دانی که خدا نمی تواند؟! اینکه تو چنین نگاهی به خدا داری این جزو عجایب است؛ این عجیب است. «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» خیلی جالب است که سر امام حسین علیه السلام روی نیزه این آیه را می خواند. «أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» تعجب ندارد و خدای متعال ماجرای اصحاب کهف را با این آیه شروع می فرماید که: اول به شما بگویم خیال نکنید یک چیز اتفاق عجیبی افتاده؛ نه چیز عجیبی اتفاق نیفتاده ولی جزو آیات ماست. می خواهیم برای شما بگویم که بدانید که چه خبر بود و چه شد و چه اتفاقی افتاد ولی خب خدا می داند که برای ما عجیب است ها. برای ما عجیب است چون خدا را نمی شناسیم به قدرت خدا ایمان نداریم. اثباتش استدلال نمی خواهد توضیح نمی خواهد که. بله از نظر علمی می شود که چه، نمی دانم که کجا چه چجوری. همه ما سر کار هستیم. خودت را بشناسی همه این مسائل حل می شود. عجیب تر از این ماجرا و آیات در وجود خودت هست.

چندین سال پیش بود من از مسجد داشتم به کوچه می رفتم یکی از همین بچه محل های خودمان گفت: من یک سوالی دارم گفتم: بفرما گفت: مگر می شود آدم وقت مردنش را بداند؟! می گویند نمی دانم چه موقع کجا چه چجوری امام ها می دانستند؛ روایاتی نقل می کنند که اینها علم غیب داشتند؛ خبر از زمان مرگشان داشتند. پیغمبر خدا خبر می داده که تو چه چجور. گفت: مگر می شود؟! منظورش این بود که می گفت: من یعنی قبول ندارم نمی شود. گفتم: بابای من می دانست وقتی می خواست

بمیرد شما می گویی امام معصوم نمی دانست؟! ما هنوز انسان را نشناختیم از توانایی های انسان خبر نداریم نمی دانیم خودمان چه موجود عجیبی هستیم. «اتزعم أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ» خیال کردی تو یک جرم کوچکی هستی؟! همین که قل می خوری از این طرف قل می خوری از آن طرف؛ این هستی؟! آنهایی که وزنشان بیشتر است قل می خورند «وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ» در درون تو یک عالم اکبر و بزرگ نهفته است خبر نداری.

امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّةً» تعجب می کنم از کسی که گمشده ای دارد به دنبالش می گردد. نشده تا حالا یک چیزی را گم کنی؟ دنبالش می گردی همینجور می گویی بروم این مسیری را که آدم ببینم در این مسیر کجا افتاده. پیدا نکنی تا مدت ها همینجور در آن مسیر که می روی همینجور می زمین را نگاه می کنی هی این طرف را نگاه می کنی؛ بابا تمام شد بردند خوردند هرکسی پیدا کرد نوش جانش ولی شما هنوز باز می گردی می گویی شاید پیداایش کنم. حضرت می فرماید: تعجب می کنم از کسی که گم شده ای دارد دنبالش می گردد تا پیدا کند اما خودش گم است دنبال خودش نمی گردد این تعجب دارد. خود گمگشتگی تعجب دارد.

خودت گم هستی از خودت سراغ نمی گیری. من که هستم هدفم چیست برای چه خلق شدم خواسته واقعی من چیست.

می بینی که خواسته های روز به روز در حال تغییر و تحول است دارد هی عوض می شود عوض می شود جلو می روی سنت بالا می آید. خب آخرش چه می شود؟! آخرش به کجا می رسد؟! از آخر خودت خبر نداری پیگیری هم نمی کنی

بعد می گوئیم که آخرت؟! می گوید: آخرت را چه کسی خبر دارد چه کسی دیده؟ آنهایی که به آخرش رسیدند دیدند آنهایی که به آخر خودشان رسیدند دیدند. می گویی: مگر مرده؟! مگر کسی مرده و زنده شده؟ بله خیلی ها مردند و زنده شدند به آنها کاری نداریم. مگر لازم است حتما بمیرد و زنده شود؟ همین در حال حیات و زنده بودن آدم می تواند به آخر خودش برسد ته خودش را در بیاورد بفهمد چه خبر است بفهمد برای چه خلق شده تا آن آخرش را برود. دیدید بعضی ها می گویند: من تا ته این کار را در نیآورم ول نمی کنم؛ اینجوری هستند. در علوم مختلف اینهایی که به یک جایی می رسند اینجوری هستند می روند تا آن تهش را در بیاورند. می گوید من باید تا ته این علم را در بیاورم. اینها جزو

دانشمندان خاص می شوند. حالا این می گوید من می خواهم ته خودم را در بیاورم. انبیاء الهی اینجوری بودند اینها تا آن تهش رفتند.

بعضی ها خیال می کنند آخرت بعد از مرگ است. نه آقا اینجور نیست. خیال می کنند نسیه است. وعده نسیه. نسیه نیست. همین الان خودت آخرت داری. آخرتت یعنی آخر خودت. خوب به آخرتت برس پیدایش کن خودت را بشناس آخرتت را پیدا می کنی آخرتت را می شناسی.

انبیاء الهی هم آمدند از آخرت انسان خبر بدهند که این انسان آخرش اینجوری می شود به اینجا می رسد.

خدای متعال در قرآن می فرماید: «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» آخر همه ما ملاقات با خداست. وقتی آخرش را بدانی از اول یک مقدار حواست را جمع می کنی دیگر چهار نعل در چراگاه دنیا نمی تازانی. یک خورده آهسته تر یک خورده آرام تر یواش تر نرم تر. می گویی من که آخرش این نیستم که. اینکه آخرش نیست. اینها تمام می شود اینها گذر می شود همه اش رد می شود فانی است عبور می کنم.

مگر بچگی تو و خواسته های بچگی تو الان مانده؟ نمانده که؛ تمام شد رد شد. چقدر چیزها می خواستی؟! دل نمی بندی؛ به خواسته هایی که داری دل نمی بندی. می گویند الان چه می خواهی هر کسی یک چیزهایی می خواهد متناسب با سنش متناسب با نیازش؛ یک خواسته هایی دارد می گوید این را می خواهم این را می خواهم این را می خواهم. بچه بودی از تو می پرسیدند چه می خواهی جوابی که می دادی با اینهایی که الان جواب می دهی همانها است اینها همان است؟ نیست دیگر. آن موقع یک چیزهای دیگر می خواستی اسباب بازی می خواستی حالا بزرگ شدی اسباب بازی هایت عوض شده یک چیزهای دیگر می خواهی. وقتی فهمیدی اینها گذراست؛ یک خواسته موقتی است تمام می شود. شما که این نمی مانی که، شما که این نیستی؛ این هم عبور می کنی دیگر دل نمی بندی. دل نمی بندی یعنی چه؟ دل نمی بندی یعنی متحجر نمی شوی خشک نیستی متصلب نیستی سفت نمی ایستی بگویی من همین را می خواهم و غیر از این دیگر هیچ چیزی نمی خواهم و مثل حجر و سنگ جامد نیستی

مایع هستی. می گویی: بستگی به شرایط دارد متناسب با شرایط موقعیت مقدرات، من هم خواسته ام متغیراست. دیدید بعضی ها می گویند: من تا ته این کار را در نیاورم ول نمی کنم. اینجوری هستند. اینهایی که در علوم مختلف به یک جایی می رسند اینجوری هستند. می روند تا آن تهش را در بیاورند. می گوید: من باید تا ته این علم را در بیاورم. اینها جزو دانشمندان خاص می شوند. حالا این می گوید: من می خواهم ته خودم را در بیاورم. تهش را درآورده. انبیاء الهی اینجوری بودند اینها تا آن تهش رفتند. بعضی ها خیال می کنند آخرت بعد از مرگ است. نه آقا اینجور نیست. خیال می کنند نسیه است. وعده نسیه. نسیه نیست. همین الان خودت آخرت داری. آخرت یعنی آخر خودت. خوب به آخرت برس پیدایش کن خودت را بشناس آخرت را پیدا می کنی آخرت را می شناسی. انبیاء الهی هم آمدند از آخرت انسان خبر بدهند که این انسان آخرش اینجوری می شود به اینجا می رسد. خدای متعال در قرآن می فرماید: «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» آخر همه ما ملاقات با خداست. وقتی آخرش را بدانی از اول یک مقدار حواست را جمع می کنی دیگر چهار نعل در چراگاه دنیا نمی تازانی. یک خورده آهسته تر یک خورده آرام تر یواش تر نرم تر. می گویی من که آخرش این نیستم که. اینکه آخرش نیست. اینها تمام می شود اینها گذر می شود همه اش رد می شود فانی است عبور می کنم. مگر بچگی تو و خواسته های بچگی تو الان مانده؟ نمانده که؛ تمام شد رد شد. چقدر چیزها می خواستی؟! دل نمی بندی؛ به خواسته هایی که داری دل نمی بندی. می گویند: الان چه می خواهی. هر کسی یک چیزهایی می خواهد متناسب با سنش متناسب با نیازش یک خواسته هایی دارد می گوید: این را می خواهم این را می خواهم این را می خواهم. بچه بودی از تو می پرسیدند چه می خواهی جوابی که می دادی با اینهایی که الان جواب می دهی همانها است؟ اینها همان است؟! نیست دیگر. آن موقع یک چیزهای دیگر می خواستی اسباب بازی می خواستی حالا بزرگ شدی اسباب بازی هایت عوض شده یک چیزهای دیگری می خواهی. وقتی فهمیدی اینها گذراست یک خواسته موقتی است تمام می شود. شما که این نمی مانی که، شما که این نیستی؛ این هم عبور می کنی دیگر دل نمی بندی. دل نمی بندی یعنی چه؟ دل نمی بندی یعنی متحجر نمی شوی خشک نیستی متصلب نیستی سفت نمی ایستی بگویی من همین را می خواهم و غیر از این دیگر هیچ چیزی نمی خواهم و مثل حجر و سنگ جامد نیستی مایع هستی. می گویی: بستگی به شرایط دارد متناسب با شرایط موقعیت مقدرات، من هم خواسته ام متغیراست. تا خدا چه خواهد تا مقدر من چه باشد من هم همان را می خواهم. مایع هستی روان هستی مثل آب که در هر ظرفی ریخته شود شکل همان ظرف می شود لیوان باشد شکل لیوان می شود پارچ باشد شکل پارچ می شود در هر ظرفی ریخته شود شکل همان ظرف می شود. شما هم روان هستی خشک نیستی راضی می شوی به رضای خدا می گویی تا خدا چه برای من تقدیر کند تا چه پیش بیاید؛

الان این را می‌خواهم. می‌گویند چه می‌خواهی می‌گویی من الان وقت ازدواجم است همسر می‌خواهم الان خانه می‌خواهم الان گرسنه هستم غذا می‌خواهم؛ تا خدا چه بخواهد در تقدیر من چه رقم خورده باشد. من متصلّب نیستم هرجوری شده به هر قیمتی نه، من خشک نیستم. حالا فکر کنید ببینید چند نفر در دنیا مایع هستند جامد نیستند و چند نفر جامد هستند مایع نیستند. به هر قیمتی شده من باید به این خواسته ام برسم. این خواسته من تابع شرایط است تابع ظرف است من مایع هستم «و عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» عرش خدا روی آب است. چرا روی سنگ نیست؟

انسان مومن مثل ماء می‌ماند مثل آب می‌ماند. می‌شود عرش خدا. دلش می‌شود عرش خدا «و عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» عرش خدا روی انسان‌هایی است که مثل آب می‌مانند؛ در قلب اینهاست. «عرش الرحمن» قلب مومن عرش الرحمن است چرا؟ چون مومن متصلّب نیست متحجّر نیست خشک نیست منعطف است مایع روان است به روز است در لحظه است. می‌گوید: تا شرایط چه اقتضا کند تا موقعیتی باشد همان را می‌خواهم که خدا می‌خواهد؛ دین دار است اما متصلّب است الا و بلا می‌گوید من شرایط مرایت سرم نمی‌شود موقعیت سرم نمی‌شود الا و بلا باید. مومن اینجوری نیست نگاه می‌کند به شرایط به موقعیت به وضعیت. الان در شرایطی است که باید یک کاری را انجام بدهد انجام می‌دهد در یک شرایطی نباید آن کار را انجام بدهد نمی‌دهد. الان باید امر به معروف کند می‌کند الان نباید امر به معروف کند نمی‌کند. راحت. الان باید روزه بگیرد روزه می‌گیرد نباید روزه بگیرد روزه گرفتن برایش حرام است؛ نمی‌گیرد.

نه من نمی‌توانم. ندیدی؟ متدین‌هایی که مومن نیستند اینها مؤمن نیستند. مؤمن «كُلُّ الْمَاءِ» است. باید در هر ظرفی بریزند در هر شرایطی به روز باشد در لحظه زندگی کند. نه قبلاً این خواسته من بوده هنوز هم رویش ایستادم تکان نمی‌خورم؛ به این می‌گویند دلبستگی به دنیا به این می‌گویند متحجّر به این می‌گویند متصلّب به این می‌گویند جهنم. چرا می‌گویند جهنم؟ برای اینکه آنچه که می‌خواهد با آنچه که می‌شود هماهنگی ندارد. یک چیزی می‌خواهد که نمی‌شود که شدنی نیست. خب

جهنم یعنی آنجایی که هرچه می‌خواهی نمی‌شود هرچه می‌خواهی نیست. بهشت کجاست؟ بهشت آنجایی است که هرچه می‌خواهی همان می‌شود یعنی هرچه می‌شود شما می‌خواهی. وقتی هرچه می‌شود شما همان را می‌خواهی مثل آب می‌مانی؛ در هر ظرفی قرار بگیرد می‌گوید اتفاقاً من همین را می‌خواستم. شما بهشتی هستی در جهنم هم که بروی می‌گویی اتفاقاً من همین را می‌خواستم جهنم هم برای بهشت می‌شود. گفتم که تو را عذاب خواهم فرمود من در عجبم که این کجا خواهد بود آنجا که تویی عذاب نبود آنجا، آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود. هر جا بروی خدا هست در جهنم

هم خدا هست یا نیست؟! من غیر خدا هیچ چیزی نمی‌خواهم هرچه خدا برای من مقدر کند من همان را می‌خواهم. حالا می‌خواهم ببینم برای شما جهنمی هم وجود دارد یا ندارد. جهنم دیگر معنا ندارد تمام شد. جهنم یعنی حسرت یعنی من یک چیزهایی می‌خواستم به آنها نرسیدم می‌شود حسرت، حسرتش را می‌خورم، غصه اش را می‌خورم. «الا انّ اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» اینها غصه چیزی را نمی‌خورند که. چرا غصه نمی‌خورند؟ چون خواسته شان با واقعیت هماهنگ است هرچه واقعیت هست همان را می‌خواهد.

متصلّب نیست خشک نیست خشن نیست. فقط در یک چیز خشن است فقط در یک چیز خشک است فقط در یک چیز کالحجر است مثل سنگ مثل کوه محکم است قرص است استوار است و آن هم در اینکه مثل آب باشد. چقدر جدی هستی در اینکه مثل آب مایع باشی در هر ظرفی تو را ریختند شکل همان ظرف شوی؟! چقدر در این قرص هستی؟ خیلی باید در این قرص باشی دیگر؛ در این یکی باید خشک باشی. هر چه خدا بخواهد من به همان راضی هستم. «خَشَنُ فِی ذَاتِ اللَّهِ» در ذات خدا خشن است. در مورد امیرالمومنین علیه السلام وارد شده: «انّه خَشَنُ فِی ذَاتِ اللَّهِ» یعنی در اینکه هرچه خدا می‌خواهد این مثل آب باشد. «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اُدْخُلُوا فِی السَّلَامِ کَافَّةً» همه شما همه شما مثل آب باشید تسلیم رضای خدا باشید ببینید خدا چه برایتان مقدّر می‌کند؛ در آن ظرفی که خدا برایتان تعیین می‌کند مثل آب باشید شکل همان ظرف بشوید سلیم باشید قلب سلیم داشته باشید تا قلبتان عرش الرحمن شود. «و عَرَّشُهُ عَلَی الْمَاءِ» اینجوری باشید تا شما بهشتی باشید.

بهشت یعنی این؛ یک جایی است که دیگر جهنم معنا ندارد. ما خیال می‌کنیم جهنم یک جایی است که ما را می‌برند تالایی آنجا می‌اندازند؛ نه اینجوری نیست. جهنم و بهشت در خودمان است. قلبت سلیم باشد بهشتی هستی خشک باشد خشن باشد حجر باشد جهنمی هستی.

در ایمان به خدا در عقیده حق خشک باش. «المومن کل الجبل الراسخ لا یحرکه العواصف». همه دنیا هم که جمع شوند شما را تکان بدهند بگو من دست از مایع بودن در برابر خدا برنمی‌دارم. خشک هستم در این یکی خشک هستم. همه جا دیگر مایع هستم ولی در اینکه مایع باشم خیلی خشک هستم خیلی جامد هستم. «کُلُّ الْجَبَلِ الرَّاسِخِ» مثل کوه محکم هستم. فهمیدم که بهشت یعنی چه فهمیدم که جهنم یعنی چه فهمیدم که جهنم یعنی حسرت. حسرت هم محصول تحجر است خشکی است جمود است. یک خواسته ای داری ول نمی‌کنی روان نیستی می‌گویی من فعلاً این را می‌خواهم.

چه می‌خواهی؟ فعلاً این را می‌خواهم تا خدا چه بخواهد. کجا می‌روی؟ یک کاری دارم دارم می‌روم؛ ان شاءالله؛ اگر خدا بخواهد؛ تا ببینیم خدا چه می‌خواهد؛ شد که شد نشد که نشد. جهان به کامم اگر شد که شد نشد که نشد، سپهر رادم اگر شد که شد نشد که نشد. دنبال گرفتن جهان هم هست. می‌گوید: جهان به کامم اگر. اووه همه جهان می‌خواهد به کامش باشد! بله می‌خواهم اما شد که شد نشد که نشد. به قسمت ازلی راضیم زمین و زمان همه به نامم اگر شد که شد نشد. حالا نصفش هم به نام من شود بس است. می‌خواهد همه زمین و زمان به نامش شود! بله می‌خواهد اما شد که شد. اینجوری بخواه. می‌توانی اینجوری بخواهی؟ همه چیز بخواه. همه چیز بخواه ولی اینجوری بخواه. بعضی‌ها همین مسئله به این روشنی را درک نمی‌کنند یعنی چه. می‌گوییم آقا باید اینجوری بخواهی. می‌گوید من یا می‌خواهم یا نمی‌خواهم؛ اگر بخواهم دیگر می‌خواهم، دیگر ول نمی‌کنم؛ دیگر شد که شد نشد که نشد ندارد؛ نشود می‌روم وسط جهنم می‌روم در قعر جهنم. «فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» خب برو. متصلب باشی خودت جهنمی می‌شوی خودت عذاب می‌کشی. دائم داری حسرت می‌خوری دائم یاد گذشته می‌کنی؛ یادش بخیر؛ کاش فلان؛ اگر اینجوری شده بود اگر آنجوری شده بود. همه اش ای کاش و اگر و مگر و دائم داری حسرت می‌خوری خب ولش کن دیگر بابا؛ مثل آب باش رد شو عبور کن گذشته تمام شد تو هنوز در گذشته ماندی؟!

بر گذشته و آینده صلوات.